



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۱/۰۱/۰۳



رفعت حسینی

## شيوهء نبرد

به همدمی بیکرانگی آگهی  
ز راه های سرمدی گذر نموده ام.

\*\*\*

تپش، تپش خزیده ام  
زمحنتی چشیده ام  
گهی که سرنوشت شعرهای من صلیب بوده است  
و آشیانه های من  
به چنگ بادرفته اند.

\*\*\*

خروش راه بُرده در نَبَرَد را همیشه عاشقم  
باوری سخیف را رها نموده ام.

\*\*\*

چه پندها ز سرزمین زندگی سرشته گشته در رگ و پی ام  
عهد من و خاک و آب بوده اینکه مهر را  
نگاهبان و همسفرشوم.

\*\*\*

چی روی داد که شد روزگار سیه پوش؟  
چرا غرور کوچ کرد؟  
ناروا پدید آمد؟

\*\*\*

پلی که بود بین دل و آینه

د پانو شمیره: له 1 تر 3

ز یورش بیدادِ حزب خلق، شبی شکست  
و رودِ محبت، انجماد را، ببر گرفت.

\*\*\*

ز بود و باشِ اضطراب می رسد نوا:  
کجاست شهر من؟  
چی شد؟ کجاست شهر کودکی من؟  
کجاست شهر زندگی من؟  
شراره می کشد هنوز آتشش؟  
شراره می کشد هنوز؟

\*\*\*

کتابِ رزم و خشم را مرور کرده ام  
زبان‌های آتش و داع را چشیده ام  
ز واژه های دفترئ بنام داد، آگهم.

\*\*\*

و سهم ما پنجره ست.

\*\*\*

نگاه کن، نگاه کن به پنجره  
پنجره و پنجره و پنجره.

\*\*\*

چه تیره است شب از ورای پنجره  
و دلگرفته است روز از ورای پنجره  
درختها خموش می زیند از ورای پنجره  
پرندۀها بسوی هیچ می پرند از ورای پنجره  
و از دیار یار نامه یی نمی رسد از ورای پنجره  
و رهروان کوچۀ چوبی انداز ورای پنجره.

\*\*\*

نه، برتر است، همنوای آفتاب زندگی نمود.

\*\*\*

چی گونه می توان سیاقِ پَر کشیدنِ عقاب  
و شیوۀ نبرد را فرا گرفت؟  
که آن بقا و سربلندی است  
و این غریب بودنت، سر کشیدنست.

\*\*\*

درین زمان بی مروتی  
به راه و گام فکر می کنم  
و این تلاش استوار  
مرا به یاد اوج می برد.

\*\*\*

به اوج، می شود، که پشت کرد؟  
می توان که آبی زلال اوج را زیاد برد؟  
نمی شود نمی توان  
تمام زندگیست: اوج،  
بال و پر زدن به سوی اوج.

\*\*\*

و فصل نکیتیت  
دورهء زوال سرزمین و مردمی.

دو هزار و نوزده  
آلمان